

من یک پرستارم

نویسنده

فائزه اسمعیلی



انشارات نسل روشن

اسمعیلی، فائزه، ۱۳۶۵-	سرشناسه
من یک پرستارم/ فائزه اسمعیلی.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: نسل روشن، ۱۳۹۸.	مشخصات نشر
مشخصات ظاهری: ۶۸ ص.	مشخصات ظاهری
۰۴۷-۰۲۴۷-۶۲۲-۹۷۸: ۱۵۰۰۰۰ ریال	شابک
فیبا	وضعیت فهرست نویسی
داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴	موضوع
Short stories, Persian -- 20th century	موضوع
پرستاران -- ایران -- خاطرات	موضوع
Nurses -- Iran -- Diaries	موضوع
پرستاران -- داستان	موضوع
Nurses -- Fiction	موضوع
PIR۸۳۳۴	ردیف کنگره
۸۴۲۶/۳	بندی دیی
۸۹۰۷۹۶۱	شماره کتابخانه



نام کتاب: من یک پرستارم
 ناشر: انتشارات نسل روشن
 نویسنده: فائزه اسمعیلی
 طراحی جلد: علیرضا زمانی
 چاپخانه صحافی: نسل روشن
 نویت چاپ: اول - ۱۳۹۸
 شمارگان: ۱۱۰ نسخه
 قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۷-۰۴۷-۰

آدرس: تهران - میدان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان شهید نظری شرقی، پلاک ۱، طبقه چهارم، صندوق پستی ۱۵۰۰۰

۶۶۹۵۳۱۲۶

www.nasleroshan.com

nasle_roshan

@nasleroshan

تمامی مسئولیت‌ها و حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به نویسنده است.

هیچ شخص حقیقی یا حقوقی حق چاپ و برداشت تمام یا قسمتی از اثر را به صورت چاپ، فتوکپی و ... را ندارد و متخلفین به موجب بند ۵ از ماده ۲ قانون حمایت از ناشرین تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

□ فهرست □

۹	پیش‌گفتار
۱۳	دخترک گل فروش
۱۷	پنجره
۲۱	نبض
۲۵	مادر بزرگ
۳۵	صبا
۴۷	ترانه

پیش‌فتا

بامداد یک شب گرم تابانی بود. نام فیلم را به درستی به خاطر نمی‌آورم ولی آن چنان مرا خوب خود کرده بود که در آن نیمه‌ی شب، وقتی همه‌ی خانه‌ها به خواب رفته بودند، روبروی آن تلویزیون قدیمی گوشه‌ی خانه، در حالی که هیچ فاصله‌ای با آن نداشتم با چشم‌های خیس، لحظه به لحظه آن را تماشا نه! عاشقی کردم!

صدای تلویزیون آن قدر کم بود که بعضی از دیالوگ‌ها را نمی‌شنیدم اما صدای حق‌هق‌گریه‌ام به اندازه‌ای بود که مادرم را از خواب بیدار کرده بود و در حالی که نگران به سمت صدا آمده بود مرا دید که غرق در ماجرای یک فیلم سینمایی شده‌ام که برای مادرم شنیدن صدایش بسیار سخت بود. مدتی کنارم

ایستاد و با حالت ناباورانه‌ای آرام گفت: «گریه می‌کنی؟!» و من که روی زمین دراز کشیده بودم و انتظار نداشتم کسی بیدار شود و حال مرا ببیند اشک‌هایم را پاک کردم ولی نتوانستم حرف دلم را پنهان کنم و گفتم: «دلم می‌خواهد مثل این دختر پرستار شوم!»

از آن شب تا کنون چیزی حدود ۱۵ سال می‌گذرد و حالا من یک پرستارم!

منطبق با قانون جذب، رویدادهایی که در زندگی اتفاق خواهند افتاد، رگرفته از آمال است که در یک زمان یا مکان خاص آن‌ها را صیقلیده‌اند و پرستاری آرزوی من بود...

دانشکده را با نهایت شور و اشتیاق به هدف رسیدن به دنیای بالین گذراندم. هر روز که می‌گذشت اشتیاقم برای خدمت، بیش از پیش بود. روزه‌های نخست هرکاری دشوار است و من هم از این دشواری‌ها مستثنی نبودم.

پرستاری داشت آن روی دشواری را کم که برایم رونمایی می‌کرد! شیفت‌های شلوغ و پراز بیمار با نیروی بی‌کیفیت جوابگوی این همه بیمار نبود! توهین و ناسزاهای مراجعین، ناچار پرستاری که هر کدام از داغ عزیزشان عصبانی بودند و تو اولین کسی بودی که آن‌ها را می‌شنیدی و مجبور بودی که سکوت کنی!

